

بررسی تطبیقی ادبیات شفاهی مردم فارس و عرب خوزستان

محمد جعفری (قنواتی)



ادبیات آن‌ها ندارد. این نظرها ادبیات شفاهی اقوام ایرانی را مقوله‌ای جدا از ادبیات شفاهی مردم فارس محسوب می‌کنند و تأثیرپذیری آن‌ها را از فرهنگ ملی، ضعیف می‌پندارند. فی‌المثل، نویسندگان کتاب تاریخ ادبیات کودکان ایران، در این باره نوشته‌اند:

«ادبیات قومی کودکان ایران بیش از آن‌که ریشه در فرهنگ این سرزمین داشته باشد، از ادبیات و فرهنگ کشورهای همسایه تأثیر پذیرفته است. این نکته نشان می‌دهد که اقلیت‌های قومی و دینی، برای پاسداری از فرهنگ خود در برابر کلان فرهنگ فارسی و ایستادگی در برابر فشارهای سیاسی و فرهنگی، به کانون‌های فرهنگی خود، به ویژه در بیرون از مرزهای ایران گرایش یافته‌اند.»

(محمدی، محمدمادی و قائینی، زهره، ۱۳۸۰ ج ۴: ۶۱۷)
به گمان نگارنده، این‌گونه نظرها پیش از آن‌که

آن‌چه خواننده ارجمند پیش‌رو دارد، بخشی از پژوهش گسترده‌ای است که نگارنده در زمینه ادبیات شفاهی ایران انجام داده است. به رغم آن‌که کار پژوهش به پایان رسیده، اما تدوین نهایی نتایج به دست آمده، همچنان بر زمین مانده است. توضیح این نکته ضروری است که نتایج بخش حاضر را که مبین همسانی‌های ژرف ساختی میان ادبیات شفاهی مردم فارس و عرب خوزستان است، به شکل بارزتر و مشخص‌تری می‌توان به سایر اقوام ایرانی، به ویژه هموطنان آذری و کرد تعمیم داد (در این باره، در پایان نوشته توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد).

متأسفانه، گاهی نظرهایی درباره ادبیات شفاهی اقوام ایرانی ابراز می‌شود که هیچ‌گونه پیوندی با واقعیات گذشته و حال اقوام ایرانی و

مستند به یک پژوهش میدانی یا کتابخانه‌ای مبتنی بر معیارهای علمی باشد، منبعث و متأثر از مباحث روزمره‌ای است که به رغم جذاب بودن آن، فاقد تفکر و تأمل جدی بوده و نسبت به مسایل مترتب بر آن، بدون آگاهی عمیق ابزار گردیده است. نقد دقیق و همه جانبه این گونه نوشته‌ها، در کنار بررسی بدون پیش‌داوری ادبیات شفاهی اقوام ایرانی، کاری بسیار ضروری است. اما در همین مختصر، می‌توان پرسید که فی‌المثل، هم‌میهنان کرد ما از کدام همسایه می‌توانند الگو بگیرند؟ آیا کردهای عراق (به استثنای یکی دو سال گذشته)، ترکیه و سوریه امکان دفاع از موارث فرهنگی خود را داشته‌اند تا بتوانند برای هم‌زبانان ایرانی خود در این زمینه الگو قرار بگیرند؟ هم‌چنین، می‌توان پرسید که آیا ابرازکنندگان چنین نظرهایی توجه داشته‌اند که مقوله فرهنگ و به ویژه اشتراکات فرهنگی، ریشه در تاریخ این اقوام دارد و موضوع «فشارهای سیاسی کلان فرهنگ فارسی»، موضوعی است بسیار متأخر که عمر آن دست بالا به چند دهه بیشتر نمی‌رسد.

مرآجه‌ای مختصر به تاریخ زبان فارسی و گستره جغرافیایی آن و حتی سهل‌تر از این، مرور شعر شاعران فارسی‌گو که از آن سوی آمودریا تا شبه‌قاره و از این نقطه تا قونیه و حتی جاهای غربی‌تر آن، یعنی برخی از مناطق بالکان را دربرمی‌گرفته است، غیرپژوهشی بودن چنین دیدگاه‌هایی را روشن می‌کند. اگر دقت کنیم که این گستره جغرافیایی، طی هزار سال گذشته، به لحاظ سیاسی عمدتاً تحت حاکمیت غیرفارس زبان‌ها بوده است، اهمیت موضوع بیش از پیش روشن می‌گردد.

زبان فارسی از معدود زبان‌هایی بوده که به

صورتی داوطلبانه، به وسیله اقوام مختلفی در گستره یاد شده، به عنوان زبان رسمی و زبان ارتباطی، مورد پذیرش و استفاده قرار گرفته است. این زبان در غرب مرزهای فعلی ایران، در روم شرقی که بعدها عثمانی نامیده شد، یعنی مناطقی که با هم‌میهنان آذری ما دارای اشتراکات زبانی بوده‌اند، در طول چندین قرن، زبان رسمی و درباری بوده است.

ناصرخسرو قبادیانی، در توصیف وضعیت فرهنگی شهر اخلاط - در غرب دریایچه وان - می‌گوید:

«در این شهر به سه زبان سخن می‌گویند تازی، پارسی و ارمنی و ظن من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن نهاده‌اند.» (سفرنامه ص ۸)

زبان فارسی از نیمه دوم قرن پنجم، در آسیای صغیر گسترش روزافزونی پیدا می‌کند و به رغم وجود زبان‌های عربی، ترکی، ارمنی و رومی، به عنوان زبان رسمی انتخاب می‌شود. نکته جالب توجه آن است که این انتخاب، به وسیله حاکمانی که خود از نژاد ترک بوده‌اند، یعنی سلاجقه صورت گرفته است. از مقدمه‌های برخی کتاب‌هایی که به زبان فارسی در آن سرزمین تألیف شده، می‌توان به گسترش زبان فارسی در میان مردم آن مناطق پی برد.

«زنده یاد احمد آتش، در مقاله تحقیقی خود، زیر عنوان آثار فارسی در قرن ششم تا هشتم در آناتولی، عباراتی از مقدمه آن کتاب‌ها نقل می‌کند که در برخی از آن‌ها تصریح گردیده که زبان فارسی، مفهوم‌ترین زبان‌ها بوده است. وی به نقل از ابراهیم بن حسین قارصی، مترجم رساله هدایة‌النبی فی اخلاق‌النبی گوید: «عبدالله بن محمد اخلاق وی را به تازی جمع کرده بود که فایده آن مقصور بود به جماعتی و محصور آن طایفه... دوستی درخواست که آن

معتبر باشد به عبارات پارسی تا فایده آن عام باشد جمهور امت را و جمله ملت را. پس بنابراین ابراهیم بن الحسین القرصی واجب دید که اشارت آن بزرگ را اجابت کند».

(امین ریاحی ۱۳۶۹: ۲۵)

آتش از سایر کتاب‌ها نیز عباراتی با همین مضمون نقل کرده است.

سیل وسیع مهاجران ایرانی و حضور متفکران و شاعرانی مانند سهروردی، شیخ اشراق، در دیار بکر و مولوی در قونیه، اندیشه‌ها و فرهنگ ایرانی را در اعماق آن جامعه نفوذ داد. گسترش گروه‌های

● ایرانیان عرب ساکن خوزستان، در انتقال ادبیات شفاهی و به ویژه قصه‌های مشرق به غرب امپراتوری اسلامی، نقش معین و مشخصی داشته‌اند. این مردم به دلیل هم‌زبانی با همسایگان جنوبی و غربی ما، به مثابه حلقه رابط ایرانیان با این مردمان و از این طریق با غرب جهان اسلام عمل کرده‌اند

فتی (اهل فتوت) و جوانمردان، یکی از نمودهای این تأثیرهای فرهنگی است. ابن بطوطه نقل کرده است که در همه بلاد روم شرقی، با این گروه‌ها برخورد کرده است. پروفیسور عبدالباقی، مولوی‌شناس ترک، بسیاری از آداب مولویه، چون تقدس اجاق و مطبخ خانقاه و خاموشی در اثنای صرف طعام را ادامه سنن زردشتیان می‌داند.

گلبانگ سفره را که میان مولویه معمول بود، همان زمزمه مزداپرستان و خرقه صوفیان را سدره و کستی زردشتیان می‌شمارد. (همان ص ۲)

این بطوطه که در قرن هشتم از آسیای صغیر دیدن کرده است، در بخشی از سفرنامه خود، چنین می‌گوید:

«مردم این نواحی مثنوی را حرمت فراوان می‌کنند و آن را به عنوان سخنان مولانا تدریس می‌کنند و شب‌های جمعه در خانقاه‌ها می‌خوانند.» (ص ۳۲۵)

همو در شهر ازاق، از آواز فارسی مغنیان یاد می‌کند. (ص ۳۶۲)

حضور و وجود زبان فارسی در آسیای صغیر، به قرون گذشته و عرصه‌های یاد شده محدود نمی‌شود. این زبان در مکتب‌خانه‌های کشور عثمانی و سپس در مدارس جدید آن کشور، تا سال ۱۳۰۷ شمسی، تدریس می‌شده. بسیاری از کتاب‌های ادبیات کلاسیک فارسی، برای تدریس در مدارس، تا آن سال، بارها چاپ شده بود. فی‌المثل تا همان سال، پندنامه عطارنیشابوری، دست‌کم بیست و سه بار، گلستان سعدی پانزده بار و بهارستان جامی پنج بار چاپ شده بودند.

(امین ریاحی، ص ۲۴۶)

این مایه از گسترش زبان فارسی در مناطق ترک‌نشین که گاه صدها کیلومتر با محل سکونت هم‌میهنان آذری ما فاصله داشته است، باعث گردیده که قصه‌های ایرانی، هم از طریق شفاهی و هم از طریق کتبی - مانند آن چه در مثنوی آمده - در میان آن مردم رواج پیدا کند. در حقیقت، موضوع خلاف آن چیزی است که امروزه بیان می‌شود. متأسفانه، باید گفت برخی از ما مصداق این بیت خواجه شیراز هستیم که فرمود:

«آن چه خود داشت ز بیگانه تنها می‌کرد.»

هنگامی اتفاق می‌افتاده که هر یک از آن‌ها از سوی حکومت مرکزی یا رقیبان خود، تحت فشار قرار می‌گرفته‌اند. فی‌المثل:

«هنگامی که محمره (خرمشهر) از طرف دولت عثمانی مورد حمله و تجاوز قرار گرفت... شیخ کعب به ناچار متواری و به محمدتقی‌خان بختیاری پناهنده شد. کمی بعد شیخ ثامر با کمک خان بختیاری، عثمانی‌ها را از محمره خارج و دوباره در فلاحیه مستقر شد.» (همان: ۸۵)

چند سال بعد که محمدتقی‌خان مورد تعقیب معتمدالدوله قرار گرفت، به شیخ ثامر پناه برد.

● قصه‌گویان عرب هنگام قصه‌گویی، هم‌چون فارس زبان، جمله‌ها و اصطلاحاتی را به کار می‌گیرند که دو قسمت یک قصه را به هم ارتباط می‌دهد.

کعبیان نیز تا پای جان از او حمایت کردند. متأسفانه تاریخ‌نویسان دوره قاجار، از این همبستگی به عنوان «خدعه و نیرنگ اعراب» یاد کرده‌اند.

(محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ۱۳۴۷: ۱۴۶)

چنین همزیستی و تفاهمی، طی قرن‌های متوالی ادامه داشته است. این تفاهم بیش از هر چیز، بر بنیان‌های مشترکی استوار است که در اعماق اعتقادات مردم این منطقه ریشه دارد؛ یعنی آن‌چه به بینش اقشار وسیع جامعه یا به عبارتی دیگر، به بینش عامه مردم مربوط می‌شود. این اعتقادات معمولاً در جایی ثبت و ضبط نمی‌شده و به حالت مکتوب در نمی‌آمده است. از این رو،

اما بعد از این مقدمه به ناچار مفصل، می‌پردازیم به بحث اصلی این مقاله که بررسی تطبیقی ادبیات شفاهی مردم فارس و عرب خوزستان است.

خوزستان یکی از مناطق خاص ایران است که بسیاری از ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی ایران را در خود جمع کرده است. تکثر و تنوع قومی، زبانی، مذهبی و حتی جغرافیایی که از ویژگی‌های ایران محسوب می‌شود، در خوزستان به خوبی مشهود و نمایان است.

مردم خوزستان را از لحاظ قومی می‌توان به دو گروه کلی، یعنی عرب و فارس تقسیم کرد. این دو گروه قومی، در طول تاریخ همواره در تفاهمی نسبتاً کامل با هم به سر برده و زندگی کرده‌اند؛ به گونه‌ای که می‌توان از این تفاهم به عنوان یک اصل و سنت دیرینه در زندگی مسالمت‌آمیز اقوام خوزستانی یاد کرد. یکی از نمودهای این تفاهم، ازدواج‌هایی بوده که میان این مردم صورت می‌گرفته است. این پیوندهای خانوادگی، هم در میان مردم عادی و هم در میان رؤسای عشایر وجود داشته است.

اوستن هنری لایارد انگلیسی که در زمان محمدشاه قاجار، به مدت چند سال در خوزستان به سر می‌برد، در این باره می‌نویسد:

«خوانین و رؤسای سکنه کوهستان‌ها اغلب با عرب‌ها ازدواج کرده‌اند. سه خان معروف بختیاری علی مران، رشید علی و صالح نواده دختری والی هویزه هستند.»

(لایارد و دیگران ۱۳۷۱: ۹۲)

یکی دیگر از نمودهای این تفاهم و همزیستی، پناه بردن شیوخ عرب یا خوانین بختیاری به همدیگر بوده است که معمولاً

می‌توان با تعبیر «فرهنگ غیررسمی» از آن‌ها یاد کرد. «فرهنگ غیررسمی» در موارد زیاد، با نوع تفکر «خواص» که حاملین فرهنگ رسمی هستند، متباین و متغایر است. شناخت دقیق و کامل یک جامعه، فقط با بررسی موشکافانه و توأمان فرهنگ رسمی و غیررسمی آن امکان‌پذیر است. هر نوع پژوهشی که فقط بر بنیان فرهنگ رسمی استوار باشد، پژوهشگر را به بی‌راهه سوق خواهد داد.

فی‌المثل بدون آشنایی با برخی از اعتقادات عامه، نمی‌توان به معنای دقیق برخی از اشعار شاعران کلاسیک فارسی پی برد. برای تدقیق موضوع، به دو مورد اشاره می‌کنم:

تکیه کم کن نیز بر پهلوی در
باشی دایم از چنین خصلت به در

(عطارد - پندنامه)

این بیت، به این اعتقاد عامه اشاره دارد که اگر کسی در آستانه در بنشیند، به او تهمت زده می‌شود یا این که ممکن است اهل منزل به دعوی‌ی گرفتار شوند.
(فتوره‌چی ۱۳۸۲: ۱۰۴)

عفاله چین ابرویش اگرچه ناتوانم کرد

به رحمت هم کمائی بر سر بیمار می‌آورد

(حافظ)

زنده یاد انجوی شیرازی، با اشرافی که به فرهنگ عامه داشت، در این باره، می‌گوید:

«[عوام] چون از دوا و درمان [بیمار] فایدتی نبینند، مجمعه بزرگی در کنار بیمار نگه می‌دارند و بی‌آن که خود او متوجه باشد، گلوله‌ای گلین در کمان می‌نهند و به شدت به مجمع می‌زنند تا بیمار با شنیدن آن صدای غیرمنتظره، یکباره تکان بخورد، بترسد و بهبود یابد.»

(انجوی ۱۳۸۲: ۶۷)

در برخی از نسخ دیوان حافظ، تصحیح‌کنندگان

به دلیل عدم آشنایی با این رسم، به جای «کمائی» واژه «پیامی» را به کار برده‌اند.

پیش از آن که وارد بررسی‌های خود شویم، بهتر است به تعریف برخی از مقوله‌هایی بپردازم که در این نوشته به آن‌ها اشاره شده است.

ادبیات شفاهی: یکی از عرصه‌های مهم فرهنگ غیررسمی، ادبیات شفاهی است که هم‌چون آیینهای اشتراکات گروهی و جمعی یک ملت را منعکس می‌کند.

قصه (tale): قصه که از آن به نام افسانه نیز یاد می‌شود، یکی از انواع مهم ادبیات شفاهی است که در میان اقوام مختلف، از زمان‌های دور رایج بوده است. به گمان نگارنده، قصه‌های شفاهی با ویژگی‌های زیر، از سایر ژانرهای روایی ادب شفاهی متمایز می‌شوند: اولاً دارای ابتدا (یکی بود، یکی نبود و...)، گزارش (متن روایت) و پایان (مثلاً قصه ما به سر رسید...) باشد. ثانیاً ساختمانی نقلی و روایی داشته باشد. ثالثاً در آن حوادث خارق‌العاده، محور ماجرا و قصه قرار گرفته باشد.

مثل: ادیبان ایرانی، هم‌چون استاد زنده یاد جلال‌الدین همایی و دیگران، تعریف‌های مختلفی از مثل‌ارایه داده‌اند، اما به اعتقاد نگارنده، تعریفی که استاد احمد بهمنیار در این باره داده، تعریفی دقیق و شامل است. بهمنیار، پس از بحث درباره‌ی این نوع از ادب شفاهی و بررسی نظر ادیبان عرب و اروپایی، چنین می‌نویسد:

«مثل جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه‌ی روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا تغییر جزئی، در محاورات خود به کار می‌برند...»

(بهمنیار ۱۳۶۹: ۱۵)

گویش بختیاری: گوشت و نُخون ز یک سوانی بُون
gušt o noxun ze yak savâ nibun

گویش ماهشهری: گوشت آنخون نی یوفته
gošt a noxun niyofte

البوعان (الجوعان) یا کل الصخر، یعنی: گرسنه
سنگ هم می خورد.

گویش دزفولی: آدم گُسنه سنگ هم پخوَره
?âdam-c gosna seng ham bexwara.

گویش بهبهانی: گُسنه سنگ م می خوه
gosna sang-m mixoh

گویش بختیاری: آدم گسنه برد هم اِخوره
?âdom gosne bard ham exore

گویش ماهشهری: آدم گُسنه سنگم ای خوره
الخیال میدری ابحال الرجال، یعنی: سواره از

پیاده خبر ندارد.

گویش دزفولی: نه سیر اگُسنه خبر دازه نه پیاده ا سوار
na se:r a gosna xabar dâra, na piyâda a
suwâr

گویش بهبهانی: نه سیری خبر گُسنه هه، نه سواری
خبر پیاده

na sîr-h xabar-h gosna he na savâr-h
xabar-h piyâda

گویش بختیاری: سوار خور ز پیاده نداره
السچین (السکین) مایگض ایدها، یعنی: چاقو

دسته خود را نمی برد.

گویش بهبهانی: کارد دسه ی خوی نمبره
kârd das-a xoy namoborh

الچذاب (الکذاب) عدوالله، یعنی: دروغگو دشمن
خداست.

گویش دزفولی: دروده دشمن خُداس
dorudeh dešmen-e xodâs.

نگارنده در صفحات آتی، بخشی از پژوهش
خود را که مربوط به بررسی تطبیقی قصه‌ها و امثال
و حکم مردم فارس و عرب خوزستان است، ارایه
می دهد.

الف - امثال و حکم: در این قسمت، قریب هزار و
شش صد مثل عربی رایج در خوزستان که در دو
کتاب، به نام‌های «امثال و حکم عرب خوزستان»
و «فرهنگ ضرب‌المثل‌های عربی خوزستانی»
آمده، مورد بررسی، تحلیل و مقایسه با نمونه‌های
فارسی آن‌ها در خوزستان، قرار گرفته است. قریب
هفتاد درصد این مثل‌ها در زبان فارسی،
نمونه‌های مشابه دارند. از مطالعه امثال رایج در
میان ایرانیان عرب و مقایسه آن با امثالی که در
گویش‌های مختلف فارسی خوزستانی وجود دارد،
نکات زیر روشن می شود:

۱- بسیاری از این امثال، ترجمه تحت‌اللفظی
آن‌ها در زبان فارسی معیار و گویش‌های مختلف
خوزستانی موجود است که برای نمونه، می توان
موارد زیر را ذکر کرد:

اخفظ حلالک و لاتخون جارک، یعنی: اموات را
نگهدار و همسایه‌ات را دزد نگیر.

فارسی دزفولی: مالتّه قُرس گیر، همسایه دز مکن
mâlta qors ger, hamsâta doz makon

گویش ماهشهری: مالتّه بپا هُمسایه دز نگر
malte bepâ homsâte doz neger

گویش بختیاری: مالتّه سفت بگر هُمسایه به دز نکن
mâlte seft beger homsâte be doz nekon

اللاظفر مایطلع من اللحم، یعنی: گوشت کی گردد ز
ناخن جدا

گویش دزفولی: نُخون اگوشت نم بووه
Noxun a gušt nam buva

گوش بیهانی: دُرُو کُو دشمنِ خدان

duro ko došman-e xodân

۲- تعدادی از این امثال، با اندکی اختلاف، در هر دو زبان موجود است و نمی‌توان آن‌ها را ترجمهٔ کلام به کلام تعبیر کرد. در بعضی از آن‌ها افعال، صفت‌ها و اسامی تغییر کرده‌اند. مانند نمونه‌های زیر:
 الملدوغ یخاف من جرة الحبل (مار گزیده از ریسمان کشیده شده می‌ترسد) مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

گوش بختیاری: مار زیده ز تالِ شه و آسیبی اترسه

mar zeyde ze tâl-e šah o esbi etarse

گوش دز فولی: مارگسه اَبَدِ سیه اِسبید ترسه

mâr gassa a band-e siya esbe:d-e tarsi

گوش بیهانی: مار زدیش اُورسِ سی و سفید
 مترسی

mâr zadyš a varis-e say vo safid matarsi

الزیت اذا اعتازوا اصحابه حَرَمِ العوامع (روغن اگر صاحبش محتاج باشد، بر مسجدها حرام است) -
 چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است.

گوش دز فولی: خیری که به خونه زواس به مسجد
 خرومه

xe: re ke be xuna ravâs be masjed

haruma

گوش بختیاری: چرای که به خونه زوایه به مَجْت
 حَرَمه

cerâ-ei ke be hune rav-âye be majet

harom-e

۳- در زبان عربی خوزستانی، امثالی وجود دارد که به لحاظ مفهومی، با تعداد زیادی از امثال فارسی مشابهت بسیار نزدیکی دارند. این تشابه مفهومی را در سایر فرهنگ‌ها نیز می‌توان

مشاهده کرد؛ زیرا این تشابهات بیش از هر چیز، به تجارب مشترک جوامع انسانی، در مبارزه با طبیعت و نیز مناسبات انسانی ارتباط دارد. البته بنا به دلیلی که در سطور بعد آورده می‌شود، تشابه مفهومی امثال در میان گویش‌های فارسی خوزستانی و زبان عربی رایج در منطقه، نسبت به سایر زبان‌های ایرانی، بسیار بیشتر و نظرگیرتر است. نمونه‌هایی از این امثال، در زیر ذکر می‌شود:
 باب النجار أمخلع (دَرِ خانۀ نجار تکه‌تکه است) - کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.

گوش بختیاری: پینه‌دوز یاس یتی

pine duz pâs peti

گوش دز فولی: جوآهر جومشه نی

Julahar juma-ša ni

گوش بیهانی: همانند گوش دز فولی با اختلاف
 در تلفظ

یا طیب طب لفسک (ای طیب خود را معالجه کن) - گل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی.

گوش ماهشهری: اقران خونی سر قبر خوت بخون
 a qorân xoni sere qabr-e

گوش بیهانی: اروضه خونیه سر قبر خوت بخون
 a ruze xoni-ye

من کثرت الملاحین غرقت سفینه (از کثرت ملوان کشتی غرق شد) - آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.

گوش بختیاری: ماما چه که دو تا اوی مکافات
 سر بچه (سر بچه خل واگره)

mâmâce ke dotâ avi mokâfât sar-e
 bacey-e (sar-e bace xal vâgere)

ماما که دو تا شد، مکافات سر بچه است (سر بچه کج می‌شود).

۴- تعدادی از امثال عربی خوزستانی، علاوه بر زبان گفتار، در زبان نوشتاری عربی نیز کاربرد دارد و از آن‌ها به عنوان امثال فصیح می‌توان یاد کرد. این امثال در ادبیات کلاسیک فارسی نیز به کار گرفته می‌شده‌اند. برخی از این امثال را در زیر ذکر می‌کنیم:

– القشمری (المزاح) مقدمة الشر، یعنی: شوخی مقدمه دعواست.

الجیم جرح السیف مع جرح السنان
اهون علی الناس من جرح اللسان
اسدی توسی نیز با استناد به همین مثل، شعر زیر را سروده است:

گوشی دزفولی: آخِر شوخی، اول دعوا

گوشی ماهشهری: شوخی زیاد دعوا ای یاره
کل طایر یطیر مع شکله، یعنی: کند هم جنس با هم جنس پرواز.

ز زخم سنان بیش زخم زبان
که این تن کند خسته و آن روان
۵- تعدادی از امثال عربی رایج در خوزستان، به همان صورت اصلی، در میان برخی از مردم فارس زبان نیز رواج دارد. مانند موارد زیر:

گوشی دزفولی: کموتر (کبوتر) با کموتر باز با باز
گوشی ماهشهر: مانند مثل دزفولی
جرح الکلام اصعب من جرح السنان، یعنی: زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.

– المأمور معذور
– المفلس فی امان الله
– الکاسب حبیب الله
– سته علی ستین (شش بالای شصت)
– ثلثین الولد علی خاله (دو سوم بچه به دایی اش می‌برد)

گوشی بختیاری: زخم سرُم خُو آوی، زخم دَلَم خونوی (زخم سرم خوب شد زخم دلم خوب نشد).
Zahm-e sarom xu evi, zahm-e delom xu na-vi

– الرزق علی الله (روزی با خداست) - هر آن کس که دندان دهد، نان دهد.

گوشی دزفولی: زخم شمشیر خوبِ بووه، زخم زبون خوب نَم بووه

ب - قصه‌های شفاهی: قصه‌های شفاهی که در میان مردم رواج دارد و گاهی از آن‌ها با تعبیر «قصه‌های عامیانه» یا «افسانه‌های عامیانه» یاد می‌شود، از ژانرهای مهم ادبیات شفاهی است که کارکردهای مختلف تربیتی، آموزشی، سرگرمی و... دارد. قصه‌ها به آسانی از سرزمینی به سرزمین دیگر مهاجرت می‌کنند و از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل می‌شوند. مهاجرت و انتقال قصه، به دلیل کارکردهای متنوع و مختلفی که دارد، بیش از

Zaxm-e šamše:r xube buva, zaxm-e zabun xub nam buva

گوشی ماهشهری: جا کُتک خوب ای یوبه، جا حرف خوب نی یوبه

jâ kotak xub ey-yobe, jâ harf xub ni-yobe

این مثل از یکی از قصه‌های معروفِ پند و اندرز می‌آخذ شده است که روایت‌های مختلفی از آن، در زبان‌های فارسی و عربی وجود دارد. در

سایر ژانرهای ادبیات شفاهی (مانند مثل، چیستان و لطیفه) است. ایران به دلیل وضعیت خاص جغرافیایی خود، در طول سده‌ها، یکی از گذرگاه‌های مهم مهاجرت و انتقال قصه‌های مشرق زمین، به غرب بوده است. این نقش در امپراتوری اسلامی، پررنگ‌تر و برجسته‌تر بوده است.

ایرانیان عرب ساکن خوزستان، در انتقال ادبیات شفاهی و به ویژه قصه‌های مشرق به غرب امپراتوری اسلامی، نقش معین و مشخصی داشته‌اند. این مردم به دلیل هم‌زبانی با

● تعامل فرهنگ‌های فارسی و عربی، از پیش از اسلام وجود داشت، اما پس از فتح ایران توسط اعراب و گسترش اسلام در ایران، این تعامل اشکال گسترده و جدیدی به خود گرفت

همسایگان جنوبی و غربی ما، به مثابه حلقه رابط ایرانیان با این مردمان و از این طریق با غرب جهان اسلام عمل کرده‌اند. البته، طبیعی می‌نماید که این مردمان، در هنگام پذیرش و نیز انتقال قصه‌ها و سایر ژانرهای ادب شفاهی ایرانیان، به صورت منفعل با آن‌ها برخورد نکرده و متناسب با خصوصیات جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی خود، خویشتکاری‌هایی به قصه اضافه یا از آن‌ها کم کرده باشند؛ موضوعی که در هر ارتباط فرهنگی، امکان وقوع آن وجود دارد. به این موضوع، هنگام مقایسه قصه‌ها، در ادامه همین نوشته، اشاره‌های بیشتری خواهیم کرد.

پیش از وارد شدن به موضوع مقایسه

قصه‌های شفاهی، ضروری است که به یک نکته مهم در زمینه قصه‌شناسی اشاره کنیم. قصه‌های شفاهی را از نظر ساختاری می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

یکی روساخت (surface-structure) و دیگری ژرف‌ساخت (deep-structure).

(حمیدیان - ص ۳۶)

ژرف‌ساخت شامل جوهره اصلی، اندیشه و روندهای اصلی قصه است. چگونگی و کیفیت بروز و ظهور ژرف‌ساخت را روساخت می‌گویند که در روایت‌های مختلف هر قصه، رنگ و بوی متفاوت به خود می‌گیرد. فی‌المثل در مناطق خشک و کم‌آب، چاه‌ها و برکه‌ها کار آب رسانی را انجام می‌دهند. در حالی که در مناطق کوهستانی، چشمه‌ها و رودخانه‌ها این نقش را دارند. متناسب با وضعیت طبیعی هر منطقه خارکن، کفاش و پینه‌دوز یا سایر اقسام اجتماعی می‌توانند در روایت‌های مختلف، جایگزین همدیگر شوند. این موضوع درباره میوه‌ها نیز صدق می‌کند. در مناطق گرمسیری، خرما میوه‌ای است که می‌تواند در دست‌های درویش قصه متبرک شود و برای شفای نازایی به کار رود. در صورتی که درویش همین قصه در روایت مثلاً خراسانی، سیب را متبرک می‌کند. گم شدن در بیابان می‌تواند جایگزین گم شدن در جنگل یا کوه شود. در روایت‌های رایج در شرق ایران، مسافرت به چین و هند وجود دارد و در روایت‌های غرب ایران، مسافرت به کشورهای عربی. روساخت قصه‌های ایرانی، معمولاً دارای ابتدا، انتها و گزارش است. ابتدای قصه‌ها معمولاً با عبارات‌های یکی بود یکی نبود، بود نبود روزگاری بود، پادشاهی بود و عبارات و جمله‌های مشابه دیگر شروع می‌شود. انتهای قصه‌ها نیز دارای جمله‌ها و

فارسی وجود دارد.

قصه‌گویان عرب هنگام قصه‌گویی، هم‌چون فارس زبان، جمله‌ها و اصطلاحاتی را به کار می‌گیرند که دو قسمت یک قصه را به هم ارتباط می‌دهد. مانند نمونه‌هایی که در سطور پیش مثال زده شد.

۲- بیش از ۶۰ درصد قصه‌های بررسی شده (تعداد نوزده قصه)، قصه‌هایی هستند که روایت‌های مختلفی از آن‌ها نه فقط در میان فارس زبان‌های خوزستان، بلکه در سایر نقاط ایران نیز وجود دارد. برخی از این تعداد، از قصه‌های معروف ایرانی هستند؛ مانند ماه‌پیشانی، بلبل سرگشته، تقدیر نویس و زخم‌زبان. روایت‌های عربی این قصه‌ها، هیچ‌گونه تفاوت ژرف‌ساختی با روایت‌های فارسی ندارد. برای تدقیق این استنباط، خویشکاری‌های (functions) قصه بلبل سخنگو را در زیر ذکر می‌کنیم:

- زن پدر بدطینت، ناپسری خود را می‌کشد.
- زن پدر پسر را می‌پزد و به خورد پدر می‌دهد.
- خواهر از آن غذا نمی‌خورد و استخوان‌ها را زیر درختی چال می‌کند.
- استخوان‌ها تبدیل به بلبل می‌شوند.
- بلبل با آوازش برای خود سوزن تهیه می‌کند و به وسیله آن انتقام می‌گیرد. او دهان پدر و زن پدر را به بهانه‌ای باز می‌کند و سوزن‌ها را در دهان‌شان می‌ریزد.

- بلبل به شکل اول (پسر) برمی‌گردد.
از این قصه که با کُد ۷۲۰، در طبقه‌بندی جهانی مشخص شده است (آر نه / تامپسون ۷۲۰ N)، نگارنده یک روایت عربی و سه روایت فارسی، در شهرهای مختلف خوزستان ضبط کرده است. ترجمه یک روایت عربی نیز با نام پرنده سبز، در

عباراتی آهنگین، مانند قصه ما به سر رسید، بالا رفتیم ماست بود، پایین اومدیم، دوغ بود است. گزارش متن قصه نیز در میان این ابتدا و انتها ارایه می‌شود. در گزارش نیز با جمله‌های معینی روبه‌رو می‌شویم که برخی از آن‌ها به قرار زیر هستند:

حالا ملک محمد را بگذاریم برویم سراغ شاهزاده خانم، حالا دو کلمه هم از وزیر بشنو، القصه، قصه کوتاه، همین‌طوری که این دختر و پسر به مراد دل‌شون رسیدند، ای‌شالله همه شما به مرادتون برسید.

در این پژوهش، سی قصه شفاهی مورد بررسی قرار گرفته است. همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد، روایت‌های عربی اساس بررسی قرار گرفته است. از مقایسه روایت‌های عربی با روایت‌های فارسی، نتایج زیر به دست آمده است:

۱- روستا اکثر قریب به اتفاق قصه‌های مورد بررسی (به استثنای دو مورد)، مانند روستا قصه‌های فارسی است؛ یعنی آن‌ها نیز دارای یک ابتدا، گزارش و انتها هستند. جمله ابتدای قصه معمولاً با بود، نبود شروع می‌شود. این تعبیر در زبان رایج عرب، به صورت کان، ماکان آمده است که بود، نبود، نه فقط ترجمه دقیق، بلکه تحت‌اللفظی آن نیز هست. این جمله را برخی از مترجمین خوزستانی قصه‌های شفاهی، با تأسی از قصه‌های فارسی یکی بود، یکی نبود ترجمه می‌کنند. دلیل این کار احتمالاً شهرت جمله اخیر است و با توجه به این‌که اصطلاح بود، نبود در میان فارس‌زبانان خوزستان رایج نیست، مترجمین مزبور نیز با آن آشنا نبوده‌اند و از همین روکان، ماکان را معادل یکی بود، یکی نبود دانسته‌اند.

انتهای قصه‌ها نیز با عباراتی مانند: خدا همه ما و شما را به مراد برساند یا من آن‌ها را ترک کردم و آمدم توأم است که هر دو عبارت، در قصه‌های

کتاب افسانه‌های مردم عرب خوزستان آمده است. علاوه بر این، روایت‌های بسیاری از سایر نقاط ایران، به وسیله پژوهشگران فرهنگ‌عامه گردآوری شده است. تفاوت روایت عربی با روایت‌های فارسی، این است که در روایت عربی، استخوان‌های پسر به جای بلبل، تبدیل به خروسی می‌شود که توانایی پرواز کردن دارد. همان‌گونه که مشخص است، اختلاف بسیار جزئی بوده و مربوط به روستاقت قصه است. نکته جالب در تشابهات روایت‌های عربی و فارسی، آن است

● در میان اعراب خوزستان، بنا به یک سنت دیرینه، به مناسبت‌های مختلف مانند عروسی، سوگواری بزرگان و مشایخ عشایر و اعیاد مذهبی، شب‌های شعر برگزار می‌شود و شاعران به شعرخوانی می‌پردازند.

که حتی اشعار بلبل (یا خروس) نیز بسیار شبیه یکدیگر هستند. در روایت عربی، خروس اشعار زیر را می‌خواند:

مره ابوی قتلتنی / و ابوی اکل من لحمی / و اختی العزیزه لست اعظامی / وضمتی ابججر من هولاء المجرمین (همزی می ۸۶)

در اغلب روایت‌های فارسی، بلبل این اشعار را می‌خواند: منم منم بلبل سرگشته / از کوه و کمر برگشته / زن پدر... مرا کشته / پدر نامرد مرا خورده / خواهر دلسوز مرا با آب و گلاب شسته

۳- در شش قصه از قصه‌های بررسی شده،

قصه‌هایی فرعی (episode) وجود دارد که روایت‌های مشابه آن‌ها در قصه‌های فارسی به چشم می‌خورد. مانند اپیزود خیانت زنی شوهردار و همخوابگی او با غلامی سیاه، شب هنگام در خارج از خانه خود و سرانجام، رسوایی او که در قصه حاتم‌طایی آمده است. (همزی می ۵۳)

با توجه به نکته ۲، در حقیقت می‌توان گفت که فقط پنج قصه از قصه‌های مورد بررسی، تشابهی قابل توجه با قصه‌های فارسی نداشته‌اند؛ یعنی چیزی حدود هفده درصد.

۴- در میان قصه‌های مورد بررسی، قصه‌هایی وجود دارد با ساختار قصه در قصه. به این مفهوم که چندین قصه، در ضمن یک قصه تعریف می‌شود. این ساختار، به لحاظ تاریخی تباین کامل با قصه‌های عربی دارد. عموم قصه‌شناسان و قصه‌پژوهان، اعم از ایرانی و غیرایرانی، بر غیرعربی بودن این ساختار و در مقابل، بر ایرانی یا ایرانی - هندی بودن آن تأکید دارند.

(المکوب ۱۳۷۲: ۲۱۲)

ش از قصه‌های بررسی شده، پنج مورد آن قصه‌های حیوانات است که از هر پنج مورد، روایت‌های فارسی در دست است. نکته جالب این که روایت‌هایی از تعدادی از آن‌ها در آثار کلاسیک ما نیز وجود دارد. قصه‌های حیوانات نیز از آن دسته قصه‌هایی هستند که قصه‌پژوهان، بر ایرانی / هندی یا ایرانی بودن آن‌ها تأکید دارند.

(غنی ملال ۱۳۷۳: ۲۳۱)

راه‌های انتقال یا عوامل تأثیر و تأثر ادبیات شفاهی در میان مردم خوزستان:

تعامل فرهنگ‌های فارسی و عربی، از پیش از اسلام وجود داشت، اما پس از فتح ایران توسط

مجاورین بندر ابوشهر و مضافات آن که بندر ریگ و گناوه و دیلم و ریشهر باشند در آن مجاور و بازارها و کاروانسراها و تیمچه و قهوه‌خانه‌های باصفا در آن محل برپا داشته‌اند.»

(کازرونی: ص ۲۹)

بسر آستن هنری لایارد که در زمان محمدشاه قاجار، در خوزستان به سر می‌برده، همین موضوع را درباره شوشتر ذکر می‌کند:

«شوشتری‌ها معمولاً با زبان عربی آشنایی دارند، ولی بیشتر به فارسی سخن می‌گویند.»

(لایارد و دیگران ۱۳۷۱: ۷۲)

۲- اکثر قریب به اتفاق مردم خوزستان، اعم از فارس و عرب، از لحاظ اعتقادات دینی، شیعه دوازده امامی هستند. این موضوع، دست کم از زمان صفویه به بعد، مسجل است. همین موضوع، خود از ایجاد اختلاف مذهبی که یکی از دلایل دوری اقوام یا در بدترین حالت، باعث دشمنی و درگیری آن‌ها می‌شود، ممانعت می‌کرده است. هم‌چنین، باعث می‌شده است که در دوره‌های مختلف، اقوام فارس و عرب خوزستان، از رهبر مذهبی واحدی که در بیشتر اوقات، از مردم شوشتر یا بهبهان بوده، پیروی کنند. بی‌تردید خانه چنین رهبرانی، مرکز تجمع مردم برای حل مسایل دینی، عرفی و اجتماعی بوده است و همین موضوع، در انتقال ادبیات شفاهی اقوام، تأثیرهای معینی بر جای می‌گذاشته است. نگارنده خود در اواخر دههٔ چهل شمسی، از نزدیک شاهد چنین تجمعاتی بوده است.

آیین‌ها و مراسم مذهبی را نیز باید یکی دیگر از راه‌های تأثیر و تأثر فرهنگی در خوزستان محسوب کرد. عید فطر و مراسم دههٔ اول محرم، از مهم‌ترین آیین‌ها و مراسم هستند. عید فطر در خوزستان، به صورتی مفصل برگزار می‌شود.

اعراب و گسترش اسلام در ایران، این تعامل اشکال گسترده و جدیدی به خود گرفت. نگارنده این سطور، در جایی دیگر، به تفصیل این تعامل و راه‌های مختلف تأثیر و تأثر فرهنگ‌های مزبور را در سطح ملی و البته در قرون گذشته، مورد بررسی و واکاوی قرار داده است. به همین دلیل و نیز با توجه به موضوع پژوهش فعلی، در این نوشته فقط به اشکال محلی آن (در خوزستان) می‌پردازد:

۱- وجود شهرهایی با ترکیب عربی - فارسی: در بعضی شهرهای خوزستان، اعراب و فارس‌ها یک‌جا و در کنار هم زندگی می‌کنند؛ مانند اهواز، آبادان و ماهشهر. رفع نیازهای ضروری و اولیهٔ زندگی، باعث ایجاد ارتباطاتی میان این مردم می‌شده است. در این شهرها افراد زیادی را می‌توان دید که به هر دو زبان تسلط دارند. همین موضوع، امکان ارتباط‌گیری و در نتیجه، انتقال فرهنگ‌ها را بیشتر می‌کرده است.

محمدابراهیم کازرونی، متخلص به نادری که در اوایل سلطنت محمدشاه قاجار، طی مأموریتی اداری، از بنادر و جوایز خلیج فارس بازدید کرده، دربارهٔ بندر معشور (ماهشهر) می‌نویسد:

«... و عدد بیوات بندر مذکور سی صد خانه می‌شود، به قدر پنجاه شصت خانه از متفرقهٔ بهبهان و مابقی از اهل همان بندر مذکور می‌باشند و معامله و آمد و شد به بصره می‌نمایند... زنان آن‌جا ملبس به لباس عربی و مردان ایشان مرکب لباس می‌پوشند و هم به عربی و هم به زبان عجمی تکلم می‌نمایند.»

(کازرونی: ص ۳۶)

و در جای دیگر، دربارهٔ بندر محمره (خرمشهر)، در زمان آبادی و رونق آن می‌نویسد: «و در آن بندر جدیدالبناد در دو طرف شط دجله به قدر شش هزار خانه از متفرقه شده بلدان مملکت فارس و از اهالی شوشتر و دزفول و هویزه و بهبهان و کازرون و

مراسم آن که از جمله می‌توان به دید و بازدید گروهی مردم اشاره کرد، امکان تجمع و اختلاط را فراهم می‌کرده است.

۳- وجود بنداری مانند ماهشهر، خرمشهر و بُزی (باسیان باستانی در نزدیکی شادگان) باعث رونق تجارت بوده و امکان امتزاع و اختلاط اقوام را بیشتر می‌کرده است. تجار و بازرگانان نقاط مختلف خوزستان، بختیاری و اصفهان مال‌التجاره خود را از این بندار صادر یا وارد می‌کرده‌اند. طبیعی است که این امور، مستلزم حضور افراد ذی‌نفعی بوده که قاعدتاً به گروه‌های قومی و زبانی مختلف وابسته بوده‌اند.

۴- بسیاری از مردم فارس، پس از پایان کار برداشت گندم که مصادف با خرم‌چینی (ثَمْرَه) در شهرهای عرب‌نشینی مانند شادگان، خرمشهر و بصره بود، برای کار به این شهرها مهاجرت موقت می‌کردند. حضور این گروه‌های وسیع، زمینه اختلاط فرهنگی را بیشتر می‌کرده است. این افراد، معمولاً به همراه خانواده خود و برای مدتی قریب ۴ تا ۵ ماه، به این مناطق مهاجرت می‌کردند. بسیار اتفاق می‌افتاد که دختران این خانواده‌ها در همان شهرها، حتی در بصره، ازدواج می‌کردند و در همان‌جا ماندگار می‌شدند. تأثیر این‌گونه مهاجرت‌ها بر انتقال و تبادل فرهنگی، روشن‌تر از آن است که ضرورتی به شرح مبسوط داشته باشد.

۵- در خوزستان، بنا به یک سنت قدیمی، در روزهای جمعه، مردم هر منطقه در «مضیف» شیوخ عرب یا خوانین فارس، دور هم جمع می‌شوند و اعضای خانواده صاحب مضیف، با قهوه و چای از آن‌ها پذیرایی می‌کنند. اساس شکل‌گیری چنین تجمعی، این بوده که افراد مختلف با حضور در مضیف، به طرح مسایل،

مشکلات و دعاوی خود می‌پرداختند تا شیوخ یا خوانین، به حل و فصل آن‌ها بپردازند. در بسیاری مواقع، هیچ‌گونه مشکل یا معضلی وجود ندارد، اما تجمعات مزبور، بنا به سنت دیرینه، برقرار می‌شود. این تجمعات نقش به‌سزایی در انتقال و تبادل فرهنگ و ادبیات شفاهی گروه‌های قومی داشته است. بسیاری از سفرنامه‌نویسان، به این‌گونه تجمعات اشاره کرده‌اند.

(دیالاقوا، ۱۳۶۱: ۵۰۷-۵۰۸ لا پارده)

نگارنده که خود بارها در این تجمعات حضور داشته، از نزدیک شاهد ایراد مثل، تمثیل و قصه از سوی افراد مختلف بوده است. نکته جالب توجه این‌که هرگاه یک راوی عرب، قصد ایراد مثلی به فارسی دارد، ابتدا اصطلاح «عجم ایگول» (ایقول)، به معنی «عجم می‌گوید» را ذکر می‌کند و سپس مثل یا تمثیل را می‌آورد. در موارد زیادی، راوی ابتدا اصل مثل را به زبان فارسی می‌گوید و سپس با زبان عربی، به تفسیر آن می‌پردازد. این موارد، یادآور نقل‌قول‌هایی است که در ادبیات کلاسیک زبان عربی، با امثال و قصص فارسی می‌شده است. کتاب‌هایی که اعراب از سده سوم به بعد نوشته‌اند، سرشار از امثال و قصص ایرانیان پیش از اسلام بوده است. در این کتاب‌ها، خواننده بارها با عباراتی مانند عبارت‌های زیر مواجه می‌شود:

کانت العجم تقول، قرائت فی بعض کتب العجم، کانت ملوک الاعاجم تقول، قال اردشیر بن بابک، قال الاکاسره، قال بوذرجمهر و...

ع حضور غلامان، کنیزان، لاله‌ها و دایه‌ها در میان خانواده‌های متمکن و متمول، یکی دیگر از راه‌های انتقال فرهنگ‌ها بوده است.

۷- ازدواج‌هایی که میان مردم فارس و عرب منطقه صورت گرفته، یکی دیگر از راه‌های انتقال

و تبادل ادبیات شفاهی در منطقه بوده است. این گونه پیوندهای خویشی، از گذشته در بین مردم منطقه وجود داشته است. لایارد در گزارش خود، نوشته است:

«بیشتر خانواده‌های عرب با مردم بومی شوستر، دزفول و بهبهان وصلت کرده‌اند. حتی زن بزرگ شیخ ثامر، دختر حکمران زیتون است.» (لایارد: ۹۲)

این گونه پیوندها امروزه بسیار وسیع و گسترده‌تر از گذشته است.

۸- کشف نفت که قریب یک صد سال از آن می‌گذرد و متعاقب آن، شکل‌گیری و گسترش بی‌سابقه صنعت نفت، باعث ایجاد شهرها و شهرک‌های مدرنی شد که زمینه اختلاط بیشتر گروه‌های قومی و زبانی را در خوزستان فراهم کرد. مهندسی خاص شهرها و شهرک‌های تازه تأسیس، به گونه‌ای بود که کارکنان صنعت نفت، فارغ از وابستگی قومی و زبانی، در کنار هم قرار می‌گرفتند و به کار و زندگی می‌پرداختند. این موضوع، علاوه بر اختلاط فرهنگ‌ها، باعث ایجاد نوعی تفاهم قومی و فرهنگی نیز می‌شد. اگر وجود مؤسسه‌ها و کارخانه‌های صنعتی بزرگی مانند پالایشگاه، واحدهای مختلف بهره‌برداری، نمک‌زدایی و... را نیز در نظر بگیریم که در آن‌ها هزاران کارگر، با وابستگی‌های قومی و زبانی مختلف، در کنار هم به کار می‌پرداختند، بیشتر به اهمیت صنعت نفت در ایجاد زمینه‌های مناسب، برای انتقال مفاهیم فرهنگی واقف می‌شویم.

۹- سنت سرایش شعر و علاقه مردم به این نوع ادبی، حتی در میان عوام عرب، موضوعی است که نیاز به توضیح و تشریح ندارد. مَثَل الشعر دیوان العرب که از امثال سائر است، به گونه‌ای کامل و شامل، مبین علاقه‌مندی این مردم به شعر و در

عین حال نفوذ شعر در میان لایه‌های مختلف آن‌هاست. این سنت در میان ایرانیان عرب نیز از دیرباز وجود داشته است. در میان اعراب خوزستان، بنا به یک سنت دیرینه، به مناسبت‌های مختلف مانند عروسی، سوگواری بزرگان و مشایخ عشایر و اعیاد مذهبی، شب‌های شعر برگزار می‌شود و شاعران به شعرخوانی می‌پردازند. اشعار شاعرانی مانند طاهر اسحاق قیم، حمد عطیوی، حنش جابر مقدم، ملافاضل السکرانی، خلف یعقوب، خلف خانزاده قنواتی، دکتر عباس عباسی و محمدرضا اسدیان نه فقط در میان اعراب خوزستان، بلکه در کشورهای حوزه خلیج فارس و عراق نیز از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. برخی از این شاعران، مانند ملافاضل السکرانی، علاوه بر آشنایی عمیق با ادبیات کلاسیک فارسی، با اشعار برخی از شاعران معاصر مانند نیما نیز محشور هستند. برخی از این‌ها، علاوه بر دفاتر شعر عربی، دارای دیوان شعر فارسی نیز بوده‌اند.

این گروه از هم‌میهنان ما که تحت تأثیر فرهنگ ایرانی پرورش یافته‌اند و برخی از آن‌ها با دریای بی‌کران ادب فارسی آشنایی عمیق و رشک‌برانگیزی داشته‌اند، در انتقال اندیشه‌ها و ادب شفاهی مردم فارس خوزستان، به هم‌زبانان خود، نقش بارزی ایفا کرده‌اند.

اگر به این نکته توجه کنیم که بخش قابل توجهی از سروده‌های این شاعران، شامل «شعر الشعبی» بوده است، آن‌گاه بیشتر به کارکرد این عامل آگاه خواهیم شد.

آن‌چه این گروه از شاعران انجام داده و می‌دهند، بر سنت دیرپایی استوار است که اسلاف آن‌ها در قرون اولیه اسلامی، به کار می‌بستند.

– هفت جفت کفش آهنی، هفت تا عصای آهنی (تیپ ۴۲۵B). این قصه بیشتر با نام خسته خمار و بی‌بی نگار معروف است.

– سنگ صبور (تیپ ۸۹۴). یکی از معروف‌ترین قصه‌های ایرانی که ده‌ها روایت از آن در نقاط مختلف ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان، ضبط و ثبت شده است.

– به دنبال فلک (تیپ ۴۶۱)

– آدی و بودی (تیپ ۱۶۸۱C)

– پدر هفت‌دختر و پدر هفت‌پسر (تیپ ۹۲۳B) دسته دوم، روایت‌هایی است که به لحاظ بن‌مایه یا برخی از اپیزودها، با روایت‌هایی از سایر نقاط ایران مشابهت دارند.

نکته بسیار مهمی که نگارنده طرح آن را ضروری می‌داند، این است که با نشان دادن این جوهره مشترک، نباید تفاوت و تباین‌های مشخص اقوام ایرانی را نادیده گرفت. منظور من به طور مشخص، حق استفاده از زبان مادری اقوام ایرانی، در زمینه‌های آموزشی و مسایل مترتب بر آن است که باید در کنار زبان فارسی، به عنوان زبان ملی، از آن حمایت کرد؛ سنتی که صدها سال در ایران رواج داشته و باعث تقویت دوستی، همزیستی و تفاهم اقوام ایرانی بوده است.

به گمان نگارنده، تأکید یک‌سویه بر جوهره مشترک و بنیان اعتقادی و اندیشگی اقوام ایرانی، همان قدر نادرست است که تأکید یک‌جانبه بر ویژگی‌های هر یک از این اقوام. هر یک از این دو دیدگاه، به تنهایی ما را به بی‌راهه می‌کشاند. فقط با نگاهی مبتنی بر «وحدت در عین تکثر» است که می‌توان سنت تاریخی و دیرینه همزیستی اقوام ایرانی را که توأم با سطح بالایی از مدارا بوده، تداوم داد. ادامه این سنت پسندیده، زمینه اصلی توسعه

شاعران و نویسندگان برجسته‌ای مانند ابونواس اهوازی، دعبل خزایی و سهل‌بن‌هارون دشت میشانی، از مصادیق و نمونه‌های فوق‌محبوب می‌شوند. با توری گذرا در دیوان ابونواس، می‌توان بر تسلط شگرفی که بر زبان و فرهنگ ایرانی داشته، پی برد. او در اشعار خود، بسیاری از امثال و حکم فارسی را به کار گرفته است. سهل‌بن‌هارون دشت میشانی نیز که مدت‌ها ریاست بیت‌الحکمه بغداد را برعهده داشته، با تألیف کتاب‌هایی به سبک کلیله و دمنه، در انتقال قصه‌های فارسی و بن‌مایه‌های آن‌ها به زبان و فرهنگ عربی، نقش قابل توجهی داشته است. (مسی الماکوب ۱۳۷۴: ۱۷۷)

نتیجه آن‌چه در سطور و صفحات پیشین آمد، گزارش مختصری از پژوهش گسترده‌ای بود که درباره همسانی‌های جوهری ادبیات شفاهی اقوام ایرانی صورت گرفته است. نگارنده تلاش کرد تا این همسانی‌های بنیانی و جوهری را با واکاوی اعتقادات مردم فارس و عرب خوزستان که بخش مهمی از آن در ادبیات شفاهی آن‌ها منعکس است، نشان دهد و آن را از پوسته رویی این اعتقادات متمایز کند. با کنار گذاشتن این پوسته رویی است که می‌توان به اشتراکاتی دست یافت که بر مبنای آن‌ها، امکان تداوم وحدت ملی بیشتر می‌گردد.

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، نتایج به دست آمده درباره ادبیات شفاهی مردم فارس و عرب خوزستان را می‌توان به سایر اقوام ایرانی نیز تعمیم داد. فی‌المثل روایت‌های کتاب «افسانه‌های آذربایجان»، گردآورده صمد بهرنگی و بهروز دهقانی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول که بخش اعظم کتاب را تشکیل می‌دهد، روایت‌هایی است که مشابه کامل آن‌ها در سایر نقاط ایران وجود دارد، مانند:

جامعه ایرانی را فراهم می‌کند.

● از دوستان فاضل و ارجمند، آقایان محمداکرم
آوایی و مجید روانجو که به ترتیب، تعدادی از امثال
دزفولی و بهبهانی را که خود گردآوری کرده بودند و
با نهایت بزرگواری، در اختیار بنده گذاشتند، کمال
سپاس را دارم.

منابع و مآخذ

- ۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: مرآة البلدان،
به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم
محدث، ج اول، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه
تهران، ۱۳۶۷، تهران.
- ۲- بهمنیار، احمد: داستان‌نامه بهمنیاری، به کوشش
فریدون بهمنیار، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه
تهران، ۱۳۶۹، تهران.
- ۳- پورکاظم، حاج کاظم: امثال و حکم عرب
خوزستان، انتشارات امه، ۱۳۷۶، تهران.
- ۴- جواهر کلام، محمد و خانچی، وهاب: فرهنگ
ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان، انتشارات شادگان،
۱۳۷۴، تهران.
- ۵- حکمت، علی اصغر: امثال قران، بنیاد فارابی،
چاپ دوم ۱۳۶۱، تهران.
- ۶- دیالافوا: سفرنامه دیالافوا در زمان قاجاریه،
ترجمه فرهوشی (مترجم همایون)، کتاب‌فروشی
خیام، چاپ دوم ۱۳۶۱، تهران.
- ۷- عزیزی بنی‌طرف، یوسف و فتوحی، سلیمه:
افسانه‌های مردم عرب خوزستان، مؤسسه خدمات
چاپ و نشر آنزان، ۱۳۷۵، تهران.
- ۸- عیسی‌العاکوب: تأثیر پند پارسی بر ادب عرب،
ترجمه عبدالله شریفی خجسته، شرکت انتشارات
علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، تهران.
- ۹- غنیمی هلال، محمد: ادبیات تطبیقی، ترجمه

دکتر سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، انتشارات
امیرکبیر، ۱۳۷۳، تهران.

۱۰- مارزلف، ال‌ریش: طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی،
ترجمه کیکاوس جهاننداری، انتشارات سروش،
۱۳۷۱، تهران.

۱۱- میرصادقی، جمال و میمنت: واژه‌نامه هنر
داستان‌نویسی، انتشارات کتاب مهناز، ۱۳۷۷،
تهران.

۱۲- لایارد، اوستن هنری و دیگران: سیری در
قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه و
حواشی مه‌راب امیری، انتشارات فرهنگسرا،
۱۳۷۱، تهران.

۱۳- لایارد، اوستن هنری: سفرنامه لایارد، ترجمه
مه‌راب امیری، انتشارات آنزان، ۱۳۷۶، تهران.

۱۴- امین ریاحی، دکتر محمد: زبان و ادب فارسی
در قلمرو عثمانی، شرکت انتشاراتی پازنگ، ۱۳۶۹،
تهران.

۱۵- محمدی، محمدهادی و قائینی، زهره: تاریخ
ادبیات کودکان ایران، ج چهارم، نشر چیستا، ۱۳۸۰،
تهران.

۱۶- حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی: سفرنامه،
به کوشش دکتر نادر وزین‌پور، انتشارات کتاب‌های
جیبی، تهران.

۱۷- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی
موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، تهران.

۱۸- فتوره‌چی، دکتر مینو: باورهای مردم در
پندنامه عطار، مندرج در فصل‌نامه فرهنگ مردم،
پسال دوم، تابستان و پاییز ۱۳۸۲، شماره ۶ و ۷،
صص ۱۱۲-۱۰۲.

۱۹- دو داستان کوتاه از طیبیان کوی حافظ، مندرج
در فصل‌نامه فرهنگ مردم، سال دوم، بهار ۱۳۸۲،
شماره ۵، ص ۶۷